



مذاهب اسلامی از اختلاف تا ائتلاف*

آیت الله محمدعلی تسخیری
دبیر کل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی

واقع گرایی اسلامی

از عمومی‌ترین ویژگی‌هایی که اسلام به آن آراسته است، واقع گرایی به معنای مثبت آن است؛ یعنی به رسمیت شناختن واقعیت‌های وجودی انسان و برنامه ریزی برای تکامل او تا سرحد امکان، در پرتو علم الهی که چراغ راه او است، نیازها و مشکلاتش را با رعایت اعتدال و توازن پاسخ می‌گوید و همه استعداد‌های وی را شکوفا می‌سازد. در مقابل برداشت منفی از واقع گرایی به معنای تسلیم وضع موجود شدن و همسویی و هماهنگی با آن نمودن به آن صورتی که هست و همچنین در مقابل خیال پردازی ایده آلیستی بریده از واقعیتها.

سایر ویژگی‌های عمومی اسلام مثل فطری بودن، تعادل، انعطاف پذیری، جامعیت، اعتدال و جهان شمولی، همه تفسیر همین اصل است.

اسلام خاتم ادیان، تکمیل کننده آنها و آخرین برنامه مسیر انسانیت تا روز قیامت است. به این خاطر برنامه‌های آن تنظیم کننده روابط فکری و عملی بین افراد امت است.

هر چند طبیعت اندیشه بشری جز در چهارچوب عمومی فطرت و اصول ثابت و مقتضیات قطعی آن، با وحدت و یکسان نگری، سر سازش ندارد و به خصوص در جزئیات و تفصیلات اندیشه و تفکر انسانی جز موارد نادر دسترسی به وحدت امکان پذیر نیست؛ اما در مقابل، مواضع عملی آنها و مسائل اساسی به سهم خویش هیچ‌گونه گسیختگی، ضعف و پراکندگی را بر نمی‌تابد. از این رو برنامه ریزی اسلام بر وحدت حقیقی در زمینه‌های عملی تأکید می‌ورزد.

مبانی وحدت

برای تحقق این امر مهم، عناصر و عوامل بسیاری نقش آفرین است، از جمله:

۱. توافق بر اصول نظری و ویژگی‌های عمومی اسلامی که به آن اشاره شد.
۲. وحدت گفتمان قرآنی و کلام نبوی (ص) که بدون هیچ‌گونه تفاوتی، همه افراد امت را شامل می‌شود.
۳. وحدت مسئولیت مشترک و ولایت عامه بین مسلمانان در اداره امور اجتماع.
۴. وحدت قوانین و تشریحات زندگی که شامل برنامه‌هایی برای احساس وحدت هویت امت اسلامی است، مثل وحدت شعائر عبادی، گرایشها و اهداف و همچنین تکامل اجتماعی، اقتصادی و حقوقی.
۵. وحدت عواطف، احساسات و رفتارهای اخلاقی و انسانی که باعث نزدیکی دلها، زدودن تیرگیها، گسترش اعتماد بین انسانها و احترام متقابل آنها به حقوق یکدیگر و عمومیت یافتن برادری ایمانی، تعاون، همکاری، ایثار، گذشت و فراموش کردن منافع شخصی می‌شود.
۶. در نتیجه یادآوری پی در پی به تمامی امت و گوشزد نمودن خطر دشمن که در کمین نشسته، حرکت‌های آنان را زیر نظر گرفته و در جستجوی فرصتی برای سلب هویت و براندازی موجودیت مسلمانان است. دشمنی که در راه رسیدن به مقصد خود به هیچ ارزش و اصلی، پایبند نیست، همه اختلافات و درگیری‌های خود را برای رسیدن به هدف شومش فراموش کرده و دست به اتحاد نامقدس برای نابودی امت اسلام زده است. اگر مسلمانان با هم متحد نشوند، فتنه و فساد بزرگی گریبان گیر آنان خواهد شد.



اختلافات فکری

اما در عرصه اندیشه و تفکر، اسلام اختلاف دیدگاهها را مذموم نمی‌داند، بلکه آن را امری طبیعی به شمار می‌آورد، تا جایی که قرآن از اختلاف فکری بین پیامبران سخن به میان آورده است:

«و داوود و سلیمان إذ یحکمان فی الحرث إذ نفثت فیہ غنم القوم و کنا لِحکمهم شاهدین. ففهمناها سلیمان و کلا اتینا حکماً و علماً» «و داوود و سلیمان را [یاد کن] هنگامی که در باره آن کنسرتار که گوسفندان مردم شب‌هنگام در آن چریده بودند داوری می‌کردند، و [ما] شاهد داوری آنان بودیم. پس آن [داوری] را به سلیمان فهمانیدیم، و به هر یک [از آن دو] حکمت و دانش عطا کردیم» (۱) آگاهی کشف حقایق علمی به اختلاف می‌انجامد، مانند داستان حضرت موسی (ع) با عبدالصالح.

اختلافات فکری مجاز و ضوابط آن

اختلافات فکری مجاز دارای حدود و ضوابطی است، از جمله:

۱. به اصول و پایه‌های ثابت فطری و مسائلی که با دلیل قاطع به ثبوت رسیده آسیب نرساند. زیرا آسیب به آنها منجر به تردید در اصل اسلام می‌شود و فرد را از دایره مسلمانی خارج می‌سازد.

۲. مبتنی بر دلیل و برهان و دور از لغو باشد، نه مثل بسیاری از قرائت‌های جدید که شریعت مقدس اسلام را بر پایه هواهای نفسانی، استحسانات مادی و منافع خویش تفسیر می‌کنند.

۳. مبتنی بر گفتگوی منطقی، سالم و نتیجه بخش و در فضایی علمی و اصولی باشد. دور از هر گونه ارباب و نیرنگ، با تسلط علمی کامل بر مطلب و شایستگی طرفین گفتگو، با اتباع احسن و احترام متقابل باشد و از موارد زیر پرهیز نماید.

الف: کسانی که شایستگی علمی ندارند وارد گفتگو نشوند.
ب: از جدل، عوام فریبی و نیرنگ پرهیزند.
ج: فضای ارباب، اتهام، تکفیر و توهین را بر گفتگو حاکم نسازند.

د: درگیری فکری را به صحنه زندگی عملی نکشانند.

ه: فقط منطوق قول طرف مقابل را، به او نسبت بدهند، ولی نسبت به لوازم قولش اگرچه منکر این ملازمه باشد او را بازخواست نکنند.

و: وارد بحث‌های بی‌نتیجه‌ای که ثمره عملی ندارد، نشوند.

۴. ابتدا عناصر مشترک بین طرفین گفتگو بیان گردد، سپس به گسترش زمینه‌های مشترک بپردازند، آن‌گاه برای اجرا و تحقق مشترکات دست تعاون و همکاری دهند و سرانجام نسبت به موارد اختلافی که باقی می‌ماند، یکدیگر را معذور دارند.

شایان توجه است که این روند گفتگو می‌تواند از دایره مسلمانان بگذرد و پیروان سایر ادیان، بلکه در سطحی گسترده‌تر همه تمدنها و فرهنگ‌های انسانی را دربر بگیرد.

اختلافات مذهبی

اگر از زاویه مطلب بالا به اختلافات مذهبی بنگریم، آن را امری کاملاً طبیعی می‌یابیم که بسیاری از پژوهشگران نیز در بحث علمی پیچیده خود به تفصیل به آن پرداخته‌اند و از ضروری بودن اصل اجتهاد در شریعت، که بنا به ملاحظات زیر باید همیشه ادامه داشته باشد، سخن گفته‌اند:

۱. پایه اصلی احکام دین، کتاب و سنت است، ولی این احکام و شاید کلیه اصول و معارف دینی، به صورت همه فهم و در قالب عبارتهایی ساده و روان، عرضه نشده‌اند، بلکه برای فهم آن، طی کردن مقدمات علمی فراوان و تلاش بسیار لازم است، تا بتوان با دقت تمام نتایج را از مقدمات استخراج کرد.

۲. هرچه از عصر نص دور شویم، به این تلاشها نیاز بیشتری داریم، زیرا شمار بسیاری از احادیث، در ابهام بیشتری می‌رود و یا شرایط صدور آنها فراموش می‌شود یا قرائتی که همراه با صدور آنها بوده، به ما نمی‌رسد. علاوه بر آن، شیوه‌های بیان، تغییر می‌یابد و بسیاری از خطاها و



تقلیها، از سوی دسیسه‌گران وارد احادیث می‌شود.

۳. دگرگونی شیوه‌های زندگی، پیچیدگی نیازها، روابط و



مناسبات انسانی و مسائل مستحدثه‌ای که نص بدانها اشاره مستقیم نکرده است، همه، نیازمند بررسی و استنباط احکام مربوط به خود است چه از طریق قواعد یا اصول کلی و یا اصول عملیه‌ای که انسان را از شک و تردید بیرون آورد.

۴. افزون بر همه اینها، همیشه به افراد متخصص، عمیق و دلسوز نیاز است که با در نظر گرفتن همه جنبه‌های اسلام، مدیریت اجرایی و رهبری، جنبه‌های مختلف عقیدتی، عاطفی و اخلاقی اسلامی را هماهنگ سازند تا به نتایج همسو برسند.

اینان باید شایستگی داوری در منازعات عملی را داشته باشند که این از لوازم اجرای احکام است.

بنابراین اجتهاد، ضرورتی حیاتی و مستمر است. همان‌گونه که علمای اسلام بر آن تأکید ورزیده‌اند. دشمنان اسلام هم، نقش اجتهاد را در انعطاف پذیری اسلام و حفظ موجودیت امت درک کرده‌اند، از این رو به بهانه نفی سلطه علما بر جامعه به مبارزه با آن می‌پردازند.

آسیب پیش‌فرضهای مجتهد بر روند اجتهاد و راههای جلوگیری از آن

به طور طبیعی عمل اجتهاد، همیشه با تأثیر پذیری از اندیشه‌های ذهنی مجتهد همراه است. آراء و نظرات مجتهد، سوابق علمی، ذوق و سلیقه، نقطه نظرات و باورهای قبلی وی، در برداشتهای او از متون دینی، تأثیر بسزایی دارد، به گونه‌ای که ممکن است دو مجتهد در یک مورد خاص، از یک نص شرعی، دو نتیجه‌گیری علمی به دست آورند. این به معنای تأثیر شخصیت مجتهد در استنباطهای او است، هر چند نصوص شرعی دارای یک حقیقت و در علم خدا، یک حکم دارند. با این همه، آنچه مجتهدان، به آن دست یافته‌اند، برای خود و مقلدانشان حجت است.

از اینجا نتیجه می‌گیریم که برداشتهای علمی اندیشمندان اسلامی نباید عین اسلام و غیر قابل تغییر تلقی گردند. البته اگر نصوص شرعی، قطعی‌السنند و قطعی‌الدلاله باشند، این‌طور نیست، زیرا در آنجا اجتهادی نشده است. اجتهاد جایی است که ظن و گمان و احتمال در کار باشد.

در مقایسه با استنباط احکام فردی، خطر دخالت اندوخته‌های علمی پیشین مجتهد در روند اجتهادی، زمانی

بیشتر می‌شود که مجتهد در پی کشف مکتب، نظام و یا سیستم اسلامی در یکی از زمینه‌ها مثل نظام اقتصادی یا سیاسی باشد.

آیت الله شهید محمدباقر صدر در ریشه‌یابی این پدیده، به عللی اشاره می‌کند که مهم‌ترین آنها از این قرار است:

۱. توجیه ناخواسته مجتهد از وضعیت موجودی که در آن زندگی می‌کند.

۲. نص دینی را در یک چهارچوب خاص دیدن و فهمیدن.

۳. دلیل شرعی را از علل و شرایط محیطی زمان صدورش، جدا کردن.

۴. پیش‌داوری کردن نسبت به دلیل شرعی. (۲)

از این حقیقت، مخالفان اجتهاد و تردیدکنندگان در اندیشه اسلامی، بهانه‌ای برای اعتراض به اجتهاد و کم کردن نقش مجتهدان و تقدس زدایی از آنان ساخته‌اند. اما در حقیقت همان‌طور که شرح داده می‌شود ما با عرصه‌هایی روبرو هستیم که دست معترضان نمی‌تواند به آن خللی وارد کند و آن، همان قلمرو خاص نصوص قطعی‌الصدور و قطعی‌الدلاله و احکام و مفاهیم قطعی برآمده از آنها است و نیز عرصه‌هایی که ادله قطعی بر حجیت آن در دست ما است؛ مثل: ادله حجیت ظهور. اینها حجم گسترده‌ای را شامل می‌شوند که مصون از تعرض هستند. علاوه بر اینها، در همان قلمروهایی که ظنات حاکمند و راهی جز اجتهاد در پیش رو نیست، علمای بزرگوار تا سر حد امکان جانب احتیاط را رعایت می‌کنند، تا تحت تأثیر ذهنیتهای درونی خویش قرار نگیرند. این طبیعی‌ترین راه برای تفسیر هرگونه قانون یا متن است.

رسالت علم اصول

دانش اصول الفقه، با قواعد و ضوابط دقیق خود از راههای زیر، عمل اجتهاد را ضابطه‌مند می‌کند:

الف: مبحث «ادله محرزه» که راهی است، برای دستیابی به احکام واقعی شرعی و شامل موارد زیر می‌شود: دلیل شرعی لفظی، بررسیهای گسترده پیرامون وضع، صیغه‌های لفظی، دلالتها و حجیت ظهور و مصادیق آن. و همچنین بررسی دلالتهای عقلی، نسبت درونی بین احکام و موضوعات، متعلقات و مقدمات آن.

ب: بررسی ادله‌ای که در نبود «ادله محرزه» رفع بلا تکلیفی می‌کند، مثل: مبحث استصحاب و منجز بودن علم اجمالی.

ج: بررسیهای وسیع و پرپاری که پیرامون تعارض ادله ارائه شده است.



افزون بر علم اصول در خود علم فقه هم، ضوابط دقیق و قانونمندی برای نظم اجتهاد وجود دارد.

برخی از علما نیز با رویکردی مثبت به موضوع «مقاصد الشریعه» نگریده‌اند، تا آنچه را که به طور قطعی جزء اهداف شریعت است در عمل اجتهاد وارد سازند.

ما نیز می‌توانیم توجه به ویژگی‌های عمومی و کلی اسلام را به قواعد فوق اضافه نماییم، از قبیل:

واقع‌گرایی، انطباق با فطرت انسانی، تعادل و توازن، جامعیت و شمول، جاودانگی، خاتمیت، میانه روی، روابط متقابل بین اجزاء و احکام و نیز جهان‌شمولی و امثال آن. با این وصف، راهی برای کاهش نقش اجتهاد در شناخت و اجرای شریعت اسلام باقی نمی‌ماند.

پیدایش مذاهب اسلامی

بدیهی است که در حیات پیامبر اکرم (ص) دسترسی به آن حضرت آسان بود و مردم برای شناخت احکام و مفاهیم اسلامی به طور مستقیم، به آن حضرت مراجعه می‌کردند، در آن دوره نیازی به اجتهاد نبود. هرچند ممکن است برخی از صحابه اقدام به استنباط احکام کرده باشند و مورد تأیید پیامبر اکرم (ص) هم واقع شده باشد. (۳)

اختلافات در آن زمان، ساده و پیش پا افتاده بود، تا این که گستره حاکمیت اسلام فزونی یافت و با نزول آیه «نفر» اساس اجتهاد و حجیت خبر واحد پایه‌ریزی شد. خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» «و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، دسته‌ای کوچ نمی‌کنند تا [دسته‌ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم‌دهند باشد که آنان [از کفر الهی] بترسند؟» (۴)

پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) به طور طبیعی، امر اجتهاد اهمیت بسیار یافت و در عصر تابعان، اهمیت آن، استمرار پیدا کرد و دامنه‌اش گسترش یافت و مذاهب اسلامی شکل روشنی به خود گرفت.

استاد سیاست معتقد است که جهان اسلام از اوایل قرن دوم تا نیمه قرن چهارم شاهد تأسیس ۱۳۸ مکتب و مذهب فقهی بوده است. تا جایی که بسیاری از شهرها دارای مذهب مخصوص به خود بودند. (۵) در حالی که استاد اسد حیدر شمار مذاهب را تا آن زمان بیش از ۵۰ می‌داند. (۶)

برخی از دانشمندان مذاهب تأسیس شده پس از طبقه تابعان

را دو دسته می‌دانند: دسته اول، مذاهب فردی که با اقبال پیروان روبرو نشدند و از میان رفتند؛ دسته دوم، مذاهبی که در سایه تألیفات صاحبان خود و پیروان آنها ثبت و ضبط شد و در کتابها و مجموعه‌های کامل رشد کرد. (۷)

مذاهب فراموش شده

۱. مذهب حسن بصری (۲۳ - ۱۱۰ ق)
۲. مذهب ابن ابی لیلی (۷۴ - ۱۴۸ ق)
۳. مذهب اوزاعی (۸۸ - ۱۵۷ ق)
۴. مذهب سفیان ثوری (۹۷ - ۱۶۱ ق)
۵. مذهب لیث بن سعد (د ۱۷۵ ق)
۶. مذهب ابراهیم بن خالد کلیبی (د ۲۴۰ ق)
۷. مذهب داود بن علی اصفهانی ظاهری (۲۰۲ - ۲۷۰ ق)
۸. مذهب محمد بن جریر طبری (۲۲۴ - ۳۱۰ ق)
۹. مذهب سلیمان بن مهران اعمش (د ۱۴۸ ق)
۱۰. مذهب عامر بن شریحیل شعبی (د ۱۰۵ ق)

و بسیاری دیگر ...

اما مذاهبی که ادامه یافتند و تا زمان ما باقی ماندند عبارتند از:

۱. مذهب امامی اثنی عشری که امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) معارفش را توسعه و ترویج دادند.
۲. مذهب زیدی
۳. مذهب حنفی
۴. مذهب شافعی
۵. مذهب مالکی
۶. مذهب حنبلی
۷. مذهب ایاضی

در اینجا در پی بررسی مقدمات پیدایش مذاهب و عوامل انقراض یا انتشار آنها نیستیم. البته اینها عوامل علمی و اساسی هستند که دانشمندان در بررسیهای خود پیرامون علل اختلاف مذاهب به آن پرداخته‌اند.

مثلاً ابن رشد، در پژوهش پیرامون صغریات حجیت ظهور و نیز بررسی حجیت قیاس به این بحث پرداخته است (۸) و آقای سید محمدتقی حکیم اختلاف در اصول و مبانی استنباط را نیز به آن افزوده است. (۹) به نظر ما اختلاف در شیوه‌ها و مراحل استنباط هم می‌تواند به این مبحث اضافه شود.

علاوه بر علل و عوامل علمی و اصولی، تأثیر عوامل معرفت‌شناسانه نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. عواملی مانند: میزان اطلاعات علمی، شخصیت فردی، روان‌شناختی





خاص مجتهد و مقدار توانایی او بر تحلیل ذهنی موضوعات و مطالب. البته از نقش عوامل سیاسی، تاریخی، اجتماعی و مصلحت اندیشیهای مجتهد هم، نباید غافل ماند.

نکات قابل توجه و مهم در این بحث عبارتند از:
اول: ظهور مذاهب مختلف اسلامی حاکی از تحول و تکامل عقلانیت و خردورزی اسلامی و جبران خلأ به وجود آمده در غیبت پیامبر اکرم(ص) و انقطاع وحی الهی است. از یک سو، گسترش نیازها، کثرت حوادث و پیچیدگی مناسبات اجتماعی؛ از سوی دیگر، تراکم معارف فقهی و مطرح شدن مسائل جدید باعث این تحول و تکامل بوده است. بنابراین طبیعی، صحیح و تمدنانه به شمار می آید.

دوم: مذاهب اسلامی ثروتی فکری، پربار و غیر قابل چشم پوشی در تمدن اسلامی به شمار می روند که به حاکم اسلامی و نیز افراد مسلمان فرصت می دهد تا در عرصه اجرای احکام زندگی فردی (به ویژه اگر تقلید اعلم را واجب ندانیم) و اجتماعی قدرت انتخاب داشته باشند و هر نظری را که در نتیجه اجتهاد علمی حاصل شده باشد، رسمی و نسبت دادن آن را به اسلام صحیح پندارند. در این صورت در برابر حاکم اسلامی قلمروی گسترده گشوده می شود و قدرت او را برای انتخاب اصلح بالا می برد، تا دین وسیله منافع و مصالح جامعه اسلامی را تأمین نماید. اگرچه اجتهاد شخص او با فتوایی که بدان عمل می کند، موافق نباشد.

در این راستا او می تواند با انتخاب، ترکیب و تلفیق آراء و فتاوی مختلف به یک نظریه هماهنگ در مکاتب و نظامات مختلف اجتماعی اسلام دست یابد نظریه ای که تأمین کننده مصالح جامعه باشد. این بهترین تعبیر از انعطاف پذیری اسلام است. (۱۰)

سوم: این مذاهب همان طور که عرض کردیم دستاوردهای پرباری برای زندگی اسلامی داشته است و کاملاً طبیعی است که پیدایش آن دور از انتظار نباشد. منتها آنچه این پدیده را به شکلی منفی، در مسیر تاریخی مسلمانان جلوه داده است، تغییر جهت آن به سوی طایفه گرایی تنگ نظرانه بوده است. این روحیه طایفه

گرایانه، هر روز از اصل گفتگوی سازنده که قرآن کریم به آن توصیه می کند، فاصله گرفته و تسامح و مدارای اسلامی را به ورطه فراموشی سپرده است. حتی در برخی مواقع، وارد جدالهایی بی ثمر و نفرت انگیز و غیر اخلاقی شده است. همچنان که در دوره های طولانی تاریخ شاهد بوده ایم که به تعبیر شیخ یوسف قرضاوی (۱۱) باب تکفیر، تفسیق و تبذیر بین مسلمانان گشوده شده و به درگیریهای گسترده ای انجامیده که حاصلش اشک و خون، پراکندگی و از دست دادن جایگاه تمدنی مطلوب است. (۱۲)

به این خاطر، ما به طور جد، به بازگرداندن تنوع طبیعی مذهبی، از طریق ترویج روح گفتگوی سازنده اسلامی، صمیمیت قلبی و شناخت عناصر مشترک دعوت می کنیم. حالتی که آن را «جنبش تقریب مذاهب اسلامی» توصیف می نمایم.

حرکت تقریب بین مذاهب اسلامی

آنچه که در دهه های اخیر نام «تقریب مذاهب» بر آن گذاشته شده است، ریشه در کهن ترین دورانه های اسلامی دارد. این حرکت اصالت و سرزندگی خود را مدیون اصول عمیق شریعت اسلام است. هرچه دامنه آن در پایه ریزی تمدن اسلامی گسترده می گردد؛ یا لاقلاً مشارکت آن در پیدایش تمدن اسلامی فزونی می یابد، ضرورت رویکرد به «تقریب مذاهب» آشکارتر می گردد.

این حرکت در دوره های اخیر به راهبردی تأثیرگذار بدل شده است. دانشمندان مسلمان و شخصیت های بزرگی در اواخر دهه چهل قرن گذشته میلادی، سنگ بنای این حرکت مبارک را بنیان نهادند و برای تبیین خطوط کلی آن مجاهدتهای بسیار کردند. پس از وضع مبانی و تبیین ریشه های دینی و ضرورت های رشد آن و ریشه دار کردن آن در وجدان مسلمانان مقالات متعددی به رشته تحریر درآوردند.

ما بسیار خوشوقتیم که نهال این حرکت را پیوسته در حال رشد و شکوفایی و تحول و تکامل به سوی شجره ای طیبه که «أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا» (۱۳) می بینیم.

پایه های تقریب

ما بر این باوریم که با ملاحظه اصول و مبانی زیر که مورد اذعان همه مذاهب اسلامی بدون استثنا است، عقیده به تقریب بسیار منطقی می نماید؛ یعنی عقیده به:

۱. ایمان به اصول اعتقادی اسلام: توحید (در ذات،



صفات، فعل و عبادت)، نبوت حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی(ص)، قرآن کریم با همه مضامین و محتویات آن و معاد روز قیامت.

۲. التزام کامل به همه ضروریات و ارکان اسلام: نماز، زکات، روزه، حج و

۳. التزام کامل به قرآن مجید و سنت شریف نبوی(ص) که دو منبع اصلی برای شناخت معارف اسلامی در امور مختلف هستند؛ مثل: شناخت مفهوم هستی و حیات، گذشته، حال و آینده انسان در دنیا و آخرت و شناخت احکام و قوانینی که تنظیم کننده زندگی فردی و اجتماعی انسان است. اما سایر اصول و منابع مثل عقل، قیاس، اجماع و امثال آن هیچ حجیتی ندارند، مگر اینکه مستند به یکی از این دو منبع شریف (کتاب و سنت) باشند. در حقیقت سایر منابع، منبع بودن خود را از کتاب و سنت می گیرند.

اگر ثابت شود که اصلی یا نظری به این دو منبع اساسی مستند نیست، بدون شک آن اصل و نظر مردود است، چه رسد به اینکه مخالفت آنها با کتاب و سنت ثابت گردد.

همه ائمه مذاهب اسلامی به روشنی به این حقیقت که آنها از این دو مصدر اساسی بهره می گیرند، تصریح کرده اند.

در این راستا روایات بسیاری از ائمه اهل بیت(ع) وارد شده که بر این مطلب تأکید می ورزند، مثل این فرمایش امام صادق(ع): «کل شیء مردود الی الکتاب و السنة: همه احکام به کتاب و سنت منتهی می شود». (۱۴)

امام مالک بن انس می گوید: من انسانی هستم که نظراتی صحیح و گاهی خطا دارم، گفته های من را به کتاب و سنت عرضه کنید. (۱۵) شافعی هم سخنی نزدیک به این سخن دارد. (۱۶)

۴. التزام به اینکه اسلام، اجتهاد را به عنوان «به کارگیری توان انسانی برای استنباط احکام شرعی از منابع آن»، اجازه فرموده، تا راهی برای شناخت اسلام باشد. همچنان که اجتهاد بر انعطاف پذیری اسلام تأکید و در پوشش دادن آن به تحولات زندگی بر اساس معیارها و ضوابط مشخص نقش اساسی دارد. این سخن به معنای رابطه ضروری بین اسلام و نتایج گوناگونی است که با اجتهاد می توان به آن رسید، هر چند که این نتایج به خاطر اختلاف در فهم و برداشت مجتهدان و زاویه دید و باورهای آنان متفاوت باشد. این موضوع در آموزشهای دینی تحت عنوان «اسباب الخلاف» مورد بررسی قرار می گیرد.

به نظر ما از آنجا که اسلام دینی واقع گرا و فطری است، راه اجتهاد را گشوده است. زیرا هر شریعتی که معصومش از دنیا برود و دریچه وحی بر پیروانش قطع شود و بخواهد به

درازای قرون و اعصار باقی بماند، راهی جز اجتهاد ندارد. هر چند که این راه، گاهی تحت تأثیر پیش فرضهای ذهنی مجتهد به تولید نظرات متخالفی بیانجامد که برخی از آنها با واقعیت احکام اسلامی در علم خداوند مطابق نباشد.

به کارگیری اجتهاد به عنوان شیوه ای منطقی شامل استنباط همه مسائل عقیدتی و مفاهیم می شود (مفاهیم تصوراتی است که از یک سو مرتبط با اصول اعتقادی و از سوی دیگر ربط مستقیم با واقعیتهای هستی دارد؛ مثل مفهوم جانشینی انسان برای خدا بر روی زمین) همچنان که در مورد احکام و حتی موضع اسلام درباره برخی قوانین طبیعی نیز صادق است.

۵. اصل وحدت اسلامی یکی از ویژگیهای مهم و پر برکت امت اسلامی است و بدون آن نمی توان ادعای کمال هویت کرد.

اسلام برنامه ریزی کاملی برای تحقق وحدت بر اساس اعتصام به حبیل الله دارد (حبیل الله یعنی هر راه خالی از خطا و اشتباه که انسان را به خدا می رساند). اسلام بر وحدت اصلی انسانی، وحدت در آفرینش، وحدت هدف، وحدت شریعت و قانون وحدت مسیر الهی تأکید ورزیده، انسان را به حضور جمعی در مسیر تسلیم کامل خدا شدن و گامهای شیطان را پیروی نکردن، دعوت می کند، آثار پربار وحدت را یادآور می شود و نهال اخلاق و گذشت از منافع کم ارزش شخصی و گروهی را جهت رسیدن به اهداف کلی در جان انسانها غرس می کند و همه عناصر تفرقه انگیز مثل زبان، نژاد، وطن، عشیره و رنگ را از دایره ارزشی خود حذف کرده، بر ارزشهای انسانی مثل علم، تقوی و جهاد تأکید می ورزد و به لزوم دستیابی به نقاط اشتراک و به کارگیری منطق سلیم، منطق گفتگوی آرام و اصولی دعوت می نماید.

ایمان به اصل وحدت، لوازمی دارد که ان شاء الله به آن اشاره خواهیم کرد. همین قدر باید دانست که باور داشت این اصل یکی از پیش نیازهای حرکت تقرب است.

۶. اصل برادری اسلامی، جزئی از برنامه ای است که در بالا به آن اشاره کردیم، ولی ترجیح می دهیم که به خاطر اهمیت فراوانش بر آن تمرکز بیشتری داشته باشیم، زیرا اخوت همه روابط اجتماعی را در اسلام منظم می کند و به باور ما آثار آن فقط جنبه های اخلاقی را دربر نمی گیرد، بلکه در حوزه قانون گذاری هم نفوذ دارد و تأثیر بسزایی بر اجتهاد می گذارد، تا در زمینه اجتهاد با احکام مغایر با اصل اخوت دینی روبرو نشویم.

این اصول پنج گانه، مهم ترین اصولی است که حرکت تقرب





را استوار می‌سازد و باور به آن، خود به خود و به شکلی منطقی، باور به حرکت تقریب را به دنبال دارد.

از اینجا است که معتقدیم تقریب بر جنبه‌های اخلاقی یا شعاری، بسنده نمی‌کند، حتی در چهارچوب قانون‌گذاری هم محدود نمی‌شود. تقریب از اینها عبور کرده، همه زمینه‌های فکری و تمدنی را دربر می‌گیرد. سزاوار است همه نخبگان و اندیشمندان فقهی و فکری در آن سهیم گردند تا به شکلی کامل به وجدان توده‌ها انتقال پیدا کند. باید توده‌های مردم را با فرهنگ تقریب پرورش داد، زیرا اسلام هرچند اختلاف فکری غیر مخرب را طبیعی دانسته و با سماحت و گذشت با آن برخورد می‌کند، اما به هیچ‌وجه در برابر اختلاف مسلمانان در مواضع عملی سرنوشت ساز داخلی و خارجی کوتاه نخواهد آمد. بنابراین مخالفت با حکام شرعی (که فرض بر این است که او همسوکننده مواضع عملی امت است) را مخالفت با خداوند و اطاعت از او را اطاعت از خداوند برمی‌شمارد.

اصول و ارزشهایی که شایسته است تقریبیها به آن پایبند باشند

بر اساس این مبانی، و به دنبال اعلان علما و منادیان تقریب ارزشهای زیر را به عنوان خطوط کلی سیاستهایی که شایسته رعایت هستند. معرفی می‌کنیم و برای تحقق اهداف مطلوب تقریب، سایرین را به پایبندی به آن دعوت می‌نماییم:

یکم: همکاری و تعاون در اصول مورد اتفاق

اصول مورد اتفاق در عرصه‌های مختلف بسیار فراوان است. مذاهب اسلامی زمینه‌های مشترک بسیاری در اصول اعتقادی یا عرصه قانون‌گذاری دارند (برخی علما زمینه‌های مشترک قانون‌گذاری را تا نود درصد احکام ذکر می‌کنند)؛ در زمینه اخلاق، شاید اتفاق نظر کامل باشد. در مفاهیم، فرهنگ اسلامی و حتی در مقاطع اساسی تاریخ و تمدن نیز اتفاق نظر وجود دارد، هرچند که در قضاوت و ارزش‌گذاری حوادث تاریخی اختلاف وجود دارد. اما نسبت به موضع‌گیری عملی، همه بر لزوم دستیابی به وحدت از طریق همیاری، همبستگی اجتماعی و وحدت تصمیم‌گیری (که به عهده حاکمان قانونی است) اتفاق نظر دارند. بدون شک همکاری در مشترکات فکری به معنای همکاری در تثبیت این مشترکات در وجدان عمومی و دوری نمودن از همه اموری است که ناقض آن است. نتیجه امر، تعمیق این افکار در روند کلی حرکت اجتماعی است. تعاون و همکاری در زمینه‌های مربوط به سلوک فردی،

اجتماعی و تمدنی نیز امر روشنی است و شامل عرصه‌های مختلف زندگی می‌شود از قبیل: اجرای احکام اسلامی، تعظیم شعائر الهی مثل نماز جمعه و حج و تحقق ویژگیهای امت اسلامی مثل وحدت.

حرکت تقریب باید برای بازشناسی مشترک و آگاهی بخشی به توده‌های مردم و حتی نخبگان جامعه، تمام تلاش خود را به کار گیرد و در راه توسعه این زمینه‌های مشترک نیز فعالیت نماید. مثلاً نشان دهد که اختلاف و نزاع، لفظی است نه جوهری، یا راه سومی ارائه دهد که طرفین دعوا در آن اتفاق نظر داشته باشند.

دوم: معذور دانستن یکدیگر در موارد اختلافی

تسا زمانی که باور داریم باب اجتهاد به عنوان حالتی طبیعی باز است و بستن آن ممکن نیست و تا زمانی که اسباب اختلاف فکری و محصولات اجتهادی پابرجا است، باید به اختلاف آراء و فتاوی مجتهدان تن دهیم. شایان توجه است که درباره اختلاف آراء و نظرات، هیچ نهی در اسلام نداریم. آنچه منع شده است، تنازع توان فرسای عملی، تفرقه در دین، تحزب و امثال آن است، و این امر حکایت از خردورزی و منطقی بودن اسلام دارد.

بنابراین هر فرد مسلمانی، دانشمند یا دانشجو، مجتهد یا مقلد، باید به تحمل آراء و نظرات مخالف تن بدهد و از شیوه‌های ارباب، تهدید، توهین و امثال آن پرهیز کند. در این صورت است که اختلافات، برادرانه و دوستانه خواهد بود و از دوستیها نخواهد کاست.

در اینجا به دستورات بسیاری که مؤمنان را به صبر، مدارا و سعه صدر دعوت می‌کند در موقعیت فعلی ما اثر داشته باشد، اشاره می‌کنم. از جمله حدیثی که از امام صادق (ع) رسیده است. در محضر آن حضرت، سخن از گروهی به میان آمد، راوی عرض کرد: ما از آنها بیزار هستیم، چون آنان بر عقیده ما نیستند. امام فرمود: آنها هم ما را دوست دارند، ولی رأیشان، مثل رأی شما نیست، آیا از آنها بیزاری می‌جوئید؟ راوی گفت: آری. امام فرمود: ما هم چیزهایی می‌دانیم که شما نمی‌دانید، پس سزاوار است که ما هم از شما بیزاری بجوئیم. تا جایی که فرمود: شما آنها را دوست بدارید و از آنها بیزار نباشید، برخی از مسلمانان، یک سهم از ایمان دارند، برخی دو سهم و ... پس سزاوار نیست که باورهای صاحب دو سهم، بر صاحب یک سهم تحمیل گردد. (۱۷)

رفتار ائمه مذاهب با یکدیگر مثال جالبی برای این حقیقت است و اگر بخواهیم به شواهد تاریخی این برخوردهای زیبا بپردازیم، سخن به درازا خواهد کشید. (۱۸)



همچنان که می‌بینیم آنها باب اجتهاد را بر دیگران نیستند، بلکه پیروی از رأی خود را در صورت وجود دلیل مخالفی نزد دیگران تحریم می‌کردند. در این راستا به ذکر برخی گفته‌های زیر اکتفا می‌کنیم:

امام مالک بن انس: من انسانی هستم که سخنانم، گاهی صحیح و گاهی غلط است، شما گفتار من را بر کتاب و سنت عرضه کنید.

امام محمد بن ادریس شافعی: هر گاه حدیثی بر خلاف قول من پیدا کردید، قول من را به دیوار بگویید.

امام ابوحنیفه: این نظر من است و این بهترین چیزی بوده که من یافته‌ام. هر کس، نظر بهتری ارائه کند آن را می‌پذیرم. فتوا دادن، طبق گفته من بر کسانی که ادله سخن من را ندیده‌اند حرام است.

امام احمد بن حنبل: تقلید از دیگران نشان دهنده کم‌سوادی است.

این دقیقاً چیزی است که علمای بزرگ بعد از این ائمه بر آن تأکید ورزیده‌اند. (۱۹)

سوم: دوری از تکفیر، تفسیق و اتهام به بدعت

ما موضوع تکفیر را از مصیبت‌هایی می‌دانیم که تاریخ به آن دچار شده است. به رغم نصوص شریفه بسیاری که از یک سو مسلمان بودن را به طور دقیق تعریف می‌کند و از سوی دیگر، تکفیر مسلمان را حرام می‌شمرد، (۲۰) این پدیده که دریچه هر نوع نوآوری و خلاقیت را به روی خرد انسانی می‌بندد و هیچ‌گونه مخالفتی را بر نمی‌تابد، در بین مسلمانان ساری و جاری بوده است. برخی اوقات مشاهده می‌کنیم کسی کتابی می‌نویسد و مخالفت با حتی یک کلمه از آن را

موجب کفر می‌داند، و این چیز عجیبی است. (۲۱)

از اینجا است که ما دیگران را فرا می‌خوانیم که مسئله را از دایره ایمان و کفر بیرون آورند، در دایره صحیح و غیر صحیح بریزند و در این باب خود را به روح قرآنی بیارایند که حتی در بحث و مناقشه کفار با پیامبر اکرم (ص)، دعوت به گفتگوی اصولی و منطقی می‌کند:

«وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ «و در حقیقت یا ما، یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم».

(۲۲)

چهارم: دیگران را به لوازم رأیشان مؤاخذه نکردن

بسیار منطقی است که نظر هر کسی به خودش نسبت داده شود و با دقت و موشکافی بررسی گردد، ولی ما به نقدهایی توجه داریم که بر لوازم آراء مبتنی است، در نتیجه راه تکفیر و اتهام به بدعت را پیشه کرده‌ایم. در صورتی که صاحب رأی، گاهی این ملازمات را قبول ندارد. به عنوان مثال:

گاهی کسانی که به حسن و قبح عقلی معتقدند، مخالفان خود را متهم می‌کنند که اینان باب ایمان به راستگویی پیامبر (ص) را بسته‌اند. زیرا آنچه احتمال دروغگویی را بر پیامبر آورنده معجزات نفی می‌کند، حکم عقل به قبح اجرای معجزه به دست کاذب است و اگر فرض کنیم که هیچ‌گونه قبح عقلی در این مورد نباشد، معنای آن بست باب ایمان به نبوت است.

همین سخن را در مورد اطاعت از پروردگار می‌گویند. آنچه ما را به اطاعت پروردگار ملزم می‌کند، حکم عقل است، نه چیز دیگر. بر همین منوال گروهی دیگر را می‌بینیم



که معتقدان به توسل، شفاعت یا قسم به غیر خدا را مشرک می‌دانند، زیرا شرکت را لازمه این اعتقادات می‌پندارند و ... نقد و بررسی علمی، امری مطلوب است و ما به هیچ‌وجه در صدد بستن راه مباحثات کلامی نیستیم. این خلاف منطق است. ما دعوت به گفتگوی منطقی می‌کنیم و تا زمانی که مخالف ما به ملازمه بین گفته خود و گفته‌ای دیگر معتقد نیست، او را معذور می‌داریم و نظری را تا به آن ملتزم نباشد به او نسبت نمی‌دهیم. از این طریق راه بسیاری از اتهامات تفرقه‌انگیز مسدود می‌شود.

پنجم: رفتار محترمانه در گفتگو

به خوبی می‌دانیم که گفتگوی منطقی و سالم برای انتقال تفکر به دیگران است. قرآن نظریه جالبی را برای گفتگوی خوب مطرح کرده که شامل مقدمات گفتگو، شرایط گفتگو، اهداف گفتگو و زبان گفتگو می‌شود. این نظریه قرآنی واقعاً بی‌نظیر است.





از جمله نکات قرآنی در این بحث، گوش فرادادن به گفتار دیگران و اتباع احسن است. و نیز خدشه وارد نکردن به شخصیت دیگران. آیه شریفه می‌فرماید: «قُلْ لَا تُسْئَلُونَ عَمَّا أُجْرِمْنَا وَلَا نَسْئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ «بگو: [شما] از آنچه ما مرتکب شده‌ایم بازخواست نخواهید شد، و [ما نیز] از آنچه شما انجام می‌دهید بازخواست نخواهیم شد». (۲۳)

لحن به کار رفته در آیه، درباره گفتگوی پیامبر اکرم (ص) با غیر مسلمانانی است که به اسلام ایمان ندارند. در عین حال تلاش می‌کند تا مسیر گفتگو را به سویی سوق دهد که به دور از کینه‌های دیرین و فضای تهمت افکنی و در واقع گردن نهادن به منطق گفتگو باشد. آیه حتی تعبیرات به کار رفته را نیز رعایت می‌کند و به منظور احترام نهادن به طرف مقابل نمی‌گوید: لانسال عما تجرمون (ما مسئول گناهان شما نیستیم) هر چند سیاق لفظی گفتار متناسب با این تعبیر است. ما مسلمانان که در اصول مورد اشاره در بحث (پایه‌های تقریب) با هم اشتراک نظر داریم به کجا رسیده‌ایم؟! در حدیثی آمده است: در بدی یک انسان، همین بس که برادر مسلمانش را تحقیر کند. (۲۴)

ششم: پرهیز از اهانت به مقدسات دیگران

در حقیقت این اصل پیرو مسئله سابق است و در واقع اولویت بیشتری دارد. زیرا اهانت به مقدسات دیگران، جو عاطفی معکوس ایجاد می‌کند و تعادل مطلوب گفتگو را از بین می‌برد. قرآن کریم چنین حالتی را نهی کرده است: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَلَيْهِمْ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ و آنانی را که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آن‌گاه بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و آنان را از آنچه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت. (۲۵)

خداوند متعال، رفتار مؤمنان با دیگران را با این روحیه انسانی توجیه می‌فرماید و وظایف تبلیغی آنها را بیان می‌کند تا رأی خود را به زور تحمیل بر دیگران نکنند، هر چند آنان مشترک باشند.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ»؛ و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند و ما تو را بر ایشان نگهبان نکرده‌ایم و تو وکیل آنان نیستی. (۲۶)

نصوص اسلامی در نهی از سب و لعن معروفند. اگر وظیفه ما نسبت به مشرکان این است، پس با مسلمانانی که با

یکدیگر برادرند و همدنی واحد دارند و دردها و آرزوهای یکدیگر را احساس می‌کنند، چگونه است؟! یقیناً احتمال توهین هم به هیچ وجه قابل تحمل نیست به ویژه در جایی که طرف مقابل در اعتقادات ریشه‌دار به قدسیت برخی امور ایمان دارد.

هفتم: آزادی در انتخاب مذهب

بعد از آنکه مذاهب را نتیجه اجتهاداتی دانستیم که مورد قبول اسلام است، باید آنها را راهی به سوی کسب رضایت الهی بدانیم و هر گاه مذاهب متنوع شدند، به طور طبیعی یک مسلمان باید با مطالعه آنها و بر اساس معیارهایی که به آن باور دارد، بهترین را انتخاب کند، تا ذمه‌اش بری شود و امانت و عهدش را ادا کرده باشد. در این صورت است که هیچ‌کس نمی‌تواند او را بر این انتخاب، ملامت کند. هر چند که انتخابش مورد پسند نباشد. همچنان که اجبار افراد بر انتخاب مذهبی معین معنا ندارد، زیرا ایمان پیرو پذیرش قلبی و یقینی است و این امر جز با دلیل و برهان قابل دسترسی نیست.

در اینجا تأکید می‌کنم که هر مذهبی حق دارد نظرات خود را توضیح دهد و از آن دفاع کند، بدون اینکه بر دیگران تعدی نماید یا به آنها ارباب و توهین کند. ما طرفدار بستن باب بحث سالم و منطقی در عقاید، فقه یا تاریخ نیستیم، بلکه هر گونه فرصت طلبی، سوء استفاده از موقعیت، جدال بی‌ثمر و تحمیل رأی بر دیگران را مردود می‌دانیم.

ما بر این باوریم که تمام تجاوززاتی که در تاریخ طولانی ما رخ داده، ناشی از عدم پایبندی به قواعد گفتگو است و فراموش کرده‌ایم که در حقیقت همه مذاهب برای اعتلای کلمه اسلام تلاش می‌کنند، بر اساس تصویری که از آن (کلمه الاسلام) دارند.

نقش دانشمندان و اندیشمندان در روند تقریب

بدون تردید بار اصلی در تلاشهای تقریبی به عهده این گروه است. زیرا اینان از یک سو وارثان انبیا، حاملان دعوت الهی و تربیت کنندگان نسلها و از سوی دیگر آگاه به پایه‌های تقریب و مؤثر در توحید صفوف مسلمانان و تحقق ویژگیهای امت اسلامی هستند.

اگر بخواهیم به طور خلاصه اصولی را برای ایفای نقش بهتر علما پیشنهاد کنیم، به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

۱. تعمیق راه معتدل و میانه در فهم شریعت.
۲. فراگیر ساختن منطق گفتگو بین مسلمانان.
۳. بازگرداندن نقش فعال علم اصول در عمل استنباط.





۴. رعایت «مقاصد الشریعه» و ویژگیهای کلی اسلام در عمل استنباط، مخصوصاً در تبدیل فقه اسلامی به قوانین اجرایی.

۵. تلاش در راه احیای فقه مقارن یا «علم الخلاف» مثبت.

۶. اهتمام فراوان به مجامع اجتهاد گروهی مثل مجمع الفقه الاسلامی.

۷. اهتمام به فقه نظریات یا اکتشاف نظامهای اسلامی در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی، اقتصادی و حقوق که این فقه با استنباط احکام جزئی تفاوت دارد و ما را در کشف اختلافات بین دیدگاه اسلام و دیدگاههای مکتبهای وضعی یاری فراوان می‌رساند و راه‌حلهای گوناگون پیش روی ولی امر قرار می‌دهد، تا آنچه را اصلح است در زمینه‌های اجرایی انتخاب نماید.

۸. تلاش در راه طراحی اصل «مراجعه به کارشناسان» در امور دینی و حذف طفیلی‌گری و استحسانات سلیقه‌ای و قرائتهای جدید و مانند آن.

۹. ضرورت ژرف‌نگری به ارزشهای تقریب و تحکیم آن در وجدان دانشمندان و انعکاس آن در پژوهشها، مطالعات و تألیفات آنها که باید آن ارزشها را در استنباطهای فقهی و استدلالهای فکری مطمح نظر قرار داد و مانند اصلی روشن و مصلحتی مهم در نظر گرفت و هنگام تضاد با احکامی که اهمیت کمتری دارد به اقتضای قواعد تراحم در اصول فقه بر آنها مقدم داشته شود.

به همین دلیل، اندیشمندان را در برخی از کنفرانسهای بین‌المللی به حمایت از تقریب فقهی و تلاش برای نزدیک سازی نظرات دعوت کردیم، زیرا با تأمل در برخی از موارد فقهی می‌یابیم که بسیاری از اختلافات، لفظی است که نتیجه اختلاف دیدگاه یا اختلاف در اصطلاحات است. همچنین

این امر در برخی از مباحث اصول هویدا است مانند بحث قیاس (احیاناً)، استحسان، سد ذرایع و امثال آن.

این گرایش در برخی از کتابهای اصولی مثل *اصول الفقه* علامه مرحوم شیخ محمدرضا مظفر و مرحوم علامه سید محمدتقی حکیم که توفیق شاکردی آنان را داشته‌ام قابل ملاحظه است.

در اینجا باید به بسیاری از کتابها اشاره کنم که به اختلافها و ابعاد خیالی آن دامن می‌زنند، آنچنان که خوانندگان گمان می‌کنند نزدیکی محال است و در همه زمینه‌ها اختلاف ریشه‌ای است و هیچ راه عملی برای تقریب متصور نیست. فکر می‌کنم که این کتابها از حقیقت فاصله گرفته و وحدت منابع، اهداف، شیوه‌های استدلال و ملاکهای آن را فراموش کرده‌اند.

۱۰. تلاش هماهنگ برای آگاهی بخشیدن به امت اسلامی و انتقال فرهنگ تقریب به وجدان توده‌ها، تا هر مسلمانی به رغم اختلاف مذهبی، با سایر مسلمانان فقط احساس و عاطفه برادری صادقانه و همکاری و تعاون داشته باشد و در برابر آداب دینی گوناگون و تعدد مذاهب شرح صدر نشان دهد و عواطف کینه توزانه و رسوبهای تاریخی و موروثی را کنار گذارد که پیامدهای طاقت فرسا و بی‌دلیل به دنبال داشته است. بدین ترتیب اختلاف در حکم شرعی و تفاوت در حوادث تاریخی و تمایز در روشهای اجتماعی، تا زمانی که در حوزه تفکر کلی اسلامی قرار دارند قابل اغماض و تحملند و نتیجه اختلاف در اجتهاد هستند. بله هر گاه روشی از رأی و نگاه همه مجتهدان از اسلام خارج شود باید با بهترین شیوه مورد انکار قرار گیرد.

۱۱. تلاش مشترک و پیگیر برای موضع‌گیری وحدت‌طلبانه در هر یک از مسائل سرنوشت‌ساز از قبیل:





الف: اجرای احکام اسلام.

ب: تحقق حاکمیت ملی در چهارچوب دین.

ج: رویارویی با دشمنان و نقشه‌های آنان جهت براندازی امت اسلامی و سلب هویت از مسلمانان.

د: پاسداری از وحدت امت و دوری از تفرقه.

ه: تقدم مصالح عامه مسلمانان بر منافع شخصی و گروهی.

۱۲. تشویق کردن تأسیس مؤسسه‌های تقریبی مثل:

الف: مؤسسات آموزشی دانشهای تقریبی و مقارن.

ب: انجمنهای اجتماعی مشترک.

ج: اردوهای تقریبی در زمینه‌های گوناگون.

د: ایجاد جماعت‌های تقریب در مناطق مختلفی که مسلمانان حضور دارند.

مراکز و حکومت‌های اسلامی هم می‌توانند با تشویق حرکت‌های تقریبی، برگزاری کنفرانسها، اجرای پروژه‌ها، بهره‌گیری از تبلیغات متعدد، نفی عناصر و نمادهای تفرقه انگیز، ترویج فرهنگ تسامح مذهبی و امانت آن، نقش مهمی در این زمینه ایفا نمایند.

پی‌نوشتها

- * این مقاله در کتاب تعدد مذاهب از دیدگاه فقها و اندیشمندان مسلمان، گردآوری و ترجمه جلال میرآقایی، (تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، معاونت فرهنگی، ۱۳۸۶ش) به چاپ رسیده است.
۱. انبیاء، ۷۸ و ۷۹.
 ۲. اقتصادنا، ج ۲، ص ۳۸۴، چاپ مشهد.
 ۳. در حدیث آمده زمانی که پیامبر اکرم معاذ بن جبل را به یمن فرستاد از او پرسید اگر مطلبی را در کتاب خدا و سنت رسولش نیافتی چگونه حکم می‌کنی؟ معاذ پاسخ داد اجتهاد می‌کنم و ابایی ندارم. البته برخی از علما در این حدیث مناقشه کرده‌اند (به اصول الفقه، مظفر، ج ۳، ص ۱۶۶ مراجعه شود).
 ۴. توبه، ۱۲۲.
 ۵. تاریخ الفقه الاسلامی، ص ۸۶.
 ۶. الامام الصادق(ع) و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۶۰.
 ۷. طبقات الفقهاء، القسم الثاني من المقدمة، ص ۵۷.
 ۸. بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، مقدمه.
 ۹. الاصول العامة للفقه المقارن، ص ۱۹.
 ۱۰. این پژوهش علمی است که در مجامع تخصصی فقهی مطرح کرده‌ایم و آن را قبلاً منتشر ساخته‌ایم و در اینجا نیازی به شرح و تفصیل آن نمی‌بینم. خواننده گرامی جهت اطلاع بیشتر می‌تواند به مجموعه چهار جلدی گزارشهای ما از مباحثات و مذاکرات مجمع بین المللی فقه اسلامی مراجعه نماید.
 ۱۱. رساله تقریب، شماره ۳۶، ص ۲۱۰.
 ۱۲. به کتاب قصة الطوائف، تألیف انصاری، ص ۱۵۵ به بعد مراجعه کنید.
 ۱۳. ابراهیم، ۲۴ و ۲۵.
 ۱۴. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷۹. امثال این روایت فراوان است.
 ۱۵. جلاء العیون، الأوسی، به نقل از ابن تیمیه، ص ۱۱۷.
 ۱۶. همان، ص ۱۰۷.
 ۱۷. وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل بیت(ع)، ج ۱۶، ص ۱۶۰.
 ۱۸. به مقاله استاد واعظ زاده خراسانی پیرامون موضوع در کتاب دراسات و بحوث، ج ۱، ص ۵۴۵ مراجعه شود.
 ۱۹. امثال این سخنان بسیار است و در کتابهای مختلف نقل شده است: از جمله کتاب جلاء العیون، آوسی، ص ۱۰۷ و کتاب تلبیس ابلیس از ابن جوزی و از کتابهای متأخر: الامام الصادق(ع) و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۱۷۵.
 ۲۰. می‌توان به کتاب الایمان در صحاح و کتابهای حدیثی مثل جامع الاصول ابن اثیر جزری جزء اول مراجعه کرد.
 ۲۱. شواهد بسیاری نزد ما وجود دارد که خیلی تمایل به ارائه آن نداریم.
 ۲۲. سبأ، ۲۴.
 ۲۳. سبأ، ۲۵.
 ۲۴. این حدیث را مسلم از ابوهریره در کلامی طولانی روایت کرده است.
 ۲۵. انعام، ۱۰۸.
 ۲۶. انعام، ۱۰۷.

